



۲۴ رمضان ۱۴۳۸ - ۱۹ ژوئن ۲۰۱۷
اذان صبح
۴:۱۵
طلوع آفتاب
۵:۴۸
اذان ظهر
۱۳:۰۶
غروب آفتاب
۲۰:۲۳
اذان مغرب
۲۰:۴۳



راندنده مغازه‌دار



هم دیگه برنگشتی؟ این را از لجش گفت. اسد شاسنامه را به سمتش گرفت: «دیر میشه» سیمین ساعت را پرسید، اما نه خودش به سمت ساعت رفت و نه اسد چیزی گفت.

اسد وارد مغازه شد و رفت سمت یخچال. شیر برداشت و پنیر. آنها را کنار ترازو گذاشت. مغازه‌دار گفت: «پنج و پونصد» اسد کیفش را در آورد و پول را داد. مغازه‌دار پانصد تومانی را برگرداند. «این رو صبح اضافه دادی!» اسد متعجب نگاهش کرد. «شما بوید... تاکسی...» مغازه‌دار گفت: «خوبی آقای اکبری؟ من شما و خواهرت رو می‌شناسم. چطور شده بعد این همه سال برگشتی؟» اسد چند لحظه‌ای به چهره مرد خیره ماند. «اصلا شما رو یادم نمیاد همسایه بودیم یا آشنا؟» مغازه‌دار پنیر و شیر را داخل نایلون گذاشت و با پانصد تومانی به سمت اسد گرفت: «مهم نیست، من رو یادت نمی‌آد شما.» اسد نایلون و پول را گرفت. «از سیمین می‌پرسم، اون حتما می‌دونه شما کی هستی. خداحافظ»

اسد پای اجاق بود و دانه‌دانه سیب‌زمینی‌های سرخ شده را از تابه توی بشقاب می‌گذاشت. دیگ کناری قلقل می‌زد. در آن را باز کرد و هم زد. با قاشق کمی چشید. دوباره در دیگ را گذاشت. سیمین کتاب و سیگار به دست آمد پشت سرش ایستاد. موهایش را از پشت بسته بود. اسد برگشت سیگار نصفه را از دستش گرفت و پک زد. سیمین خواست سیگار را پس بگیرد اسد نداد. «کش، الان غذا حاضر میشه» سیمین به زور سیگار را گرفت و بیرون رفت. اسد به کنایه گفت: «کش همین اصرار رو سر گرفتن مهره‌می‌کردی.»

سیمین توجه نکرد. روی مبل نشست و سیگار را تکاند. توی زیر سیگاری. «تو باید بری تهران». اسد در دیگ را برداشت و سیب‌زمینی‌ها را خالی کرد توی آن. گفت: «وقتی یه قرون تو جیبم نیست کجا برم!» اسد سفره را آورد پهن کرد. سیمین رفت و بشقاب‌هایی را که اسد گذاشت روی سنگ پیشخوان آورد. نشست سر سفره. «استی بدهی‌هات رو دادی؟» اسد دیگ برنج را کنار سفره گذاشت و رفت گل‌اندان گل را آورد و بعد دیگ خورشت را. چهار زانو نشست و گفت: «صد میلیون داشتم قرض‌هام رو صاف می‌کردم.»



فرزاد مرادی

اسد کتاب را زد زیر بغل، رفت سر کوله، چیزی را که می‌خواست پیدا نکرد، رفت کنار کتابخانه، به خودش اسپری زد. روزنامه‌های برداشت و کتاب را لای آن پیچید. لبه‌های روزنامه را دقیق تا زد. چسب را از توی کمد برداشت، با ناخن چند بار دور تا دور چسب کشید تا سرش را پیدا کرد و لبه‌های برگشته روزنامه را چسب زد. دوباره رفت سر کوله، داخل آن را گشت اما چیزی پیدا نکرد. رفت کنار کتابخانه، چند کتاب را کنار زد. برگشت از کنار مبل کتابی از کف اتاق برداشت و توی کتابخانه چید. لبه‌های مبل را گشت. دوباره رفت و کوله را زیر و رو کرد. صدای گوشه آمد. از روی سنگ پیشخوان آن را برداشت نگاه کرد. چیزی نوشت و آن را توی جیب گذاشت. جیب‌ها را گشت. کیف پول را از جیب عقب در آورد. لایش را باز کرد و دوباره در جیب گذاشت. رفت اتاق خواب و با شناسنامه‌های برگشت و آن را لای کتاب گذاشت. کتاب را زیر بغل زد و کفش پوشید و از خانه بیرون رفت.

دست تکان داد و گفت «میدان» و تاکسی ایستاد. در عقب را باز کرد و نشست داخل ماشین. وسط راه از کیف پول هزار تومان در آورد و به سمت راننده گرفت. راننده گفت: «هزار و پونصد میشه». اسد سریع گفت: «کرایه‌ش همینه، من هر روز همین مسیر رو میام». راننده با خونسردی گفت: «چرا دروغ می‌گی؟» اسد متعجب جواب داد: «دروغم چییه؟! شما از کجا می‌دونی نیست؟» راننده گفت: «این بار دومه که داری از این مسیر میای». اسد گفت: «یعنی چی؟! بعد هزار تومان دیگه به سمت راننده گرفت. راننده پول را نگرفت: «همی‌خواد بدی»

اسد چشم‌هایش را بست و بعد کمی بیرون را تماشا کرد. قبل از پیاده شدن هزار تومانی را بی‌هیچ حرفی به راننده داد و منتظر باقی پول ماند.

وارد کافه شد. کسی پشت دخیل نبود. دختر و پسری سر میزی و دو پسر مسن‌تر پشت میزی دیگر بودند. رفت سمت اسپزخانه. زنی جوان با شانه‌های پهن رو به قهوه جوش ایستاده بود. دختر کمی سرش را بر گرداند که بگوید متوجه آمدن او شده است. اسد کتاب روزنامه‌پیچ را روی میز گذاشت و گفت «بهار من حاضر می‌کنم».

زن خودش را کنار کشید: «شناسنامه من رو آوردی؟» اسد به کتاب روی میز اشاره کرد: «لای اون کنجیه».

زن روی صندلی نشست. به حرکات چابک اسد نگاه کرد. رفت تا دم در اسپزخانه و نگاهی انداخت به مشتری‌ها و ساعت دیواری. از دوازده گذشته بود. اسد برگشت او را نگاه کرد. «دیرت نشه سیمین!» اسد استکان‌ها را بر کرد. سیمین آمد سینی را برداشت و از اسپزخانه بیرون رفت. اسد استکانی را شست. صدای «خواهش می‌کنم» گرم سیمین را شنید. رفت تا دم در و برگشت او از میز دختر و پسر را تماشا کرد. اسد برگشت روی صندلی نشست و کتاب را باز کرد. سیمین گفت: «همین کافه واسه ما بس نیست؟» اسد گفت: «چرا؟» سیمین گفت: «خب؟» اسد گفت: «اون وضعیت خوبه، باید بده» سیمین رفت سمت کوله‌اش: «کاش با کیف زنده می‌رفتم». اسد گفت: «این بهتره، اون با کت شلوار، تو این تیبی، قاضی سه سوته حکم میده»

سیمین گفت: «همی‌خوای یه سر بری تهران؟» اسد نگاهش کرد. سیمین حرفش را ادامه داد: «شاید

معرفی کتاب



نوشتن مانند بزرگان از ویلیام کین با ترجمه مریم کهنسال نودهی و کاوه فولادی‌نسب در ۲۱۵ صفحه توسط نشر چشمه چاپ و روانه بازار نشر شده است. در نوشته پشت جلد کتاب آمده است: در «نوشتن مانند بزرگان» ویلیام کین - نه با رفتن به هزارتوی بحث‌های نظری، بلکه با شیوه‌ای جذاب و مبتنی بر نمونه‌های موردی - سراغ روش «هماندسازی» رفته و با بررسی و تحلیل شیوه روایت، سبک و فنون بلاغی بیست و یک نویسنده بزرگ تاریخ ادبیات جدید، به خواننده کمک می‌کند تا شناخت خودش را از ساختار داستانی عمیق تر کند، پایه فنی‌اش را ارتقا دهد و امکانات نهفته در زبان را کشف و درک کند. «هماندسازی» یکی از قدیمی‌ترین و موثرترین شیوه‌های یادگیری نوشتن است و چنان که کین در مقدمه این کتاب توضیح می‌دهد، بعد سال‌ها دوری از مراکز و قرار گرفتن در حاشیه، دوباره در دانشکده‌ها و مدرسه‌های داستان‌نویسی آمریکایی احیا شده است.

نوشتن مانند بزرگان

روی صحنه

نمایش «همیدونم فردا چی میشه» به کارگردانی سعید شیشه‌گر از ۳۰ خرداد در تماشخانه استاد جمشید مشایخی به روی صحنه می‌رود. سعید شیشه‌گر در یادداشتی درباره این نمایش نوشته است: «طبعیت در دگرگونی است؛ زندگی پدیده‌های دگرگون شونده است و از تکرار گریزان. پس تنها کسانی نفس نمی‌کشند که تغییر نمی‌کنند. کوشش ما نیز، برای جریان نفسی تازه در ریه‌های اجری دیوارهای لرزانی که همیشه در تکرارند. ما شما را دعوت می‌کنیم برای حضور در صحنه و هم بازی شدن. ولی در نهایت تصمیم اصلی این سرنوشته را شما خواهید گرفت. تکرار یا تغییر؟» نمایش «همیدونم فردا چی میشه» اثری از تنسی ویلیامز که بایک تیرایی آن را به فارسی برگردانده است با طراحی و کارگردانی سعید شیشه‌گر تا ۱۵ تیر هر شب ساعت ۲۰:۴۵ به مدت ۶۰ دقیقه در تماشخانه استاد جمشید مشایخی واقع در خیابان انقلاب، ضلع شمال غرب چهارراه ولیعصر، جنب داروخانه، پلاک ۱۴۷۸ به کار خود ادامه خواهد داد.

«آب» تکار

در تابستان گوشی‌هایتان را خنک نگه دارید

گرما و داغ شدن بیش از حد به گوشی آسیب می‌رساند به همین دلیل همیشه باید از داغ شدن آن جلوگیری کرد. در تابستان، این موضوع اهمیت بیشتری پیدا می‌کند چون گرما و نور آفتاب می‌تواند در داغ شدن گوشی تاثیر بیشتری بگذارد. تنها شما نیستید که از آفتاب داغ تابستان فرار می‌کنید بلکه گوشی‌های هوشمند نیز رابطه خوبی با گرما دارند. با افزایش دمای هوا احتمال داغ کردن گوشی‌ها و صدمه دیدنشان نیز بیشتر می‌شود. گرما دشمن وسایل الکترونیکی، از جمله گوشی‌های هوشمند است به همین خاطر توصیه می‌شود از انجام دادن کارهایی، که موجب داغ شدن ضمایف گوشی‌ها می‌شود، پرهیز کنید.

گوشی‌تان را در ماشین رها نکنید
ماشین شما مثل یک جعبه فلزی است بنابراین وقتی زیر نور آفتاب قرار بگیرد حرارت داخل آن بالا می‌رود. وقتی گوشی خود را داخل ماشین رها کنید، یا آن را کنار شیشه بگذارید، حرارت و نور آفتاب می‌تواند به گوشی صدمه بزند. توصیه می‌شود گوشی خود را جایی قرار دهید که در معرض نور مستقیم آفتاب نباشد یا اینکه باد کولر بتواند آن را خنک کند. همچنین اگر ناچار هستید گوشی خود را در ماشین بگذارید بهتر است آن را خاموش کنید و در داخل داشبورد بگذارید تا گرمای آفتاب خراش نکند.

ماشین بازی

«آمازون» آماده فروش خودرو در اروپا می‌شود

«آمازون» تلاش خواهد کرد با ارائه سرویس خرده‌فروشی دیجیتال انقلابی در بازار خودروهای جدید اروپا ایجاد کند. به عنوان بخشی از مراحل آماده‌سازی ارائه این سرویس، «آمازون» کریستوف مولر را که همکاری موسسه خدمات مشاوره‌ای بوده استخدام کرده است. او گفت: «در آمازون من در حال نظارت بر تجارت OEM بازار اروپا هستم». این سرویس جدید از لوکزامبورگ هدایت خواهد شد و شروع فروش خودروهای آن از بریتانیا خواهد بود. تاکنون مشخص نشده که آمازون تنها خودروهای نو و یا دست‌دوم و یا هر دو نوع را خواهد فروخت. یک قدم بسیار مهم در موفق شدن این تجارت این است که به خریداران بالقوه این اجازه داده شود که خودروی آینده را تست کنند. مدیر ارشد یکی از کمپانی‌های خودروسازی گفته که آمازون با فشار زیادی برای اضافه کردن ستون حمایتی دیگری به بازار و تحت عنوان راننده‌های تست روبرو است. تاکنون اخبار یاد شده توسط سخنگوی آمازون تأیید نشده‌اند اما این کمپانی سال پیش اعلام کرد که سه مدل فیات را در ایتالیا و از طریق سایت محلی خواهد فروخت. این برنامه هم‌اکنون گسترش یافته و شامل اقساط بلندمدت نیز است. فعالیت‌های خودرویی آمازون در آمریکا اکثراً به تجارت قطعات مرتبط بوده است. این کمپانی بزرگ با بسیاری از کمپانی‌های مطرح همانند بوش همکاری می‌کند. آمازون و بوش تقریباً ۱۰ سال است که با یکدیگر همکاری نزدیکی دارند.

منبع: پدال (pedal.ir)

See specs, read reviews, and ask owners

"A true world class vehicle!"

The 2016 BMW 5 Series

- 2017 Kia Sportage
- 2016 Mercedes-Benz C-Class Sedan
- 2015 BMW 5 Series
- 2016 Jeep Wrangler

تولید بیماری‌های شبکه بر روی تراشه توسط دانشمندان



تیمی از دانشمندان ژاپنی موفق به تولید بیماری‌های شبکه بر روی تراشه شدند. به گزارش ایسنا به نقل از ساینس دیلی، تقریباً ۸۰ درصد ورودی‌های حسی انسان از طریق چشم دریافت می‌شود بنابراین ابتلا به بیماری‌های مزمن شبکه که منجر به نابینایی می‌شوند، کاهش قابل توجه کیفیت زندگی فرد را به دنبال دارد. چون بیماری‌های شبکه در میان کهنسالان بسیار معمول هستند، ارائه تحلیل‌های پاتولوژیکی و درمان‌های لازم برای این بیماری‌ها به موضوعی مهم در کشورهای با میانگین سنی بالا مانند ژاپن تبدیل شده است. گرچه معمولاً ارزیابی کاندیداهای دارویی برای مبارزه با بیماری‌های شبکه بر روی مدل‌های حیوانی انجام شده‌اند، نگرانی‌های زیادی در زمینه هزینه‌های این روش و محدودیت‌های انتقال داده از مدل‌های حیوانی به محیط‌های بالینی وجود دارد.

مدل‌های کشت سلولی در آزمایشگاه که جایگزینی برای مدل‌های حیوانی به شمار می‌آیند، محققان را قادر می‌سازد مولکول‌های خاصی را بررسی کنند و بیماری‌های پیچیده و مزمن را بازتولید کنند. گرچه دانشمندان مطالعات زیادی را با استفاده از فناوری «اندام بر روی تراشه» برای تولید داروها انجام داده‌اند، رویکرد اندام بر روی تراشه برای بررسی بافت‌های چشم به ندرت استفاده شده است. در پروژه مشترک دانشکده‌های پزشکی و مهندسی در دانشگاه تو هوکو، شرایط پاتولوژیکی بیماری‌های شبکه بر روی تراشه بازتولید شد. دانشمندان حاضر نخست سلول‌های شبکه انسان و همچنین

سلول‌های اندوتلیال عروق را کشت دادند و توانستند تا حد امکان ساختار شبکه را در آزمایشگاه بازتولید کنند. زمانی که سلول‌های شبکه پس از رشد در معرض بیماری‌های قندی قرار گرفتند، سلول‌های اندوتلیال به سمت سلول‌های شبکه حرکت کردند تا به آن‌ها آسیب برسانند. این فرآیند تا حدی نورگرافی را در بیماری دژنراسیون ماکولای مرتبط با سن از نوع مرطوب، تقلید کرد. دانشمندان معتقدند اندام روی تراشه را می‌توان برای مدل بندی بیماری‌ها و غربالگری دارویی و به عنوان جایگزینی برای مدل‌های حیوانی به کار برد.

مجازخانه

Twitter

Instagram

خشی: این طور که من دارم تک تک درسام رو می‌افتم می‌ترسم بهم شک کنن واحدهایی رو که ترم‌های پیش پاس کردم رو هم باطل کنن

سوخو: آقا، گوسفندها که همیشه سبزی می‌خورن دیگه چرا چربی دارن

برگه: روز اول دانشگاه با لباس سفید نیاید ... من با لباس سفید اومدم، گویا با لباس سفید هم باید از اینجا برم

فرشید اس آر: دو حالت داره، یا سر راه خونه نون می‌خری و میای می‌بینی دارید یا نمی‌خری میای می‌بینی ندارید

پوربزرگ: شاید واقعا اول سابقه کار بوده بعد کار به وجود اومده که این جوری از ما انتظار دارن

ترانه علیدوستی: برگشتیم

نعیمه نظام‌دوست: برای سلامتی باتوی هنرمند صدیقه کیانفر عزیز دعا کنید